

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برخی از مبانی تفسیر انفسی قرآن کریم

مباحثات در تفسیر عرفانی قرآن کریم

تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه

جلسه 1: پنجشنبه 10 شوال 1427؛ 11 آبان 1386؛ 2 نوامبر 2006

I. در آمدی بر تفسیر انفسی: استفاده از اشارات در تفسیر قرآن کریم

1. آیاتی از قرآن کریم: در ضمن بحث از اشاره، با آیاتی از قرآن مجید اشاره خواهد شد، برخی عبارتند از:

- فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (19:29)

(پس، اشاره نمود بدو. گفتند: چگونه سخن گوئیم با کسی که کودکی خردسال است در گهواره؟!)

- سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (41:53)

(به زودی نشان دهیم بدانها آیات خویش را در آفاق و در نفوس خودشان تا آنکه برایشان آشکار گردد که او حق است. آیا کافی نیست پروردگار تو بر اینکه او شهید است بر هر چیزی؟!)

- اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (96:1-5)

(بخوان به نام پروردگارت، که خلق نمود، همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد!، بخوان که پروردگارت کریم

ترین است، همان که بوسیله قلم تعلیم نمود، و تعلیم داد انسان را آنچه نمی‌دانست!)

- وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (16:78)

(خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید، و برای شما، گوش و چشم و دل قرار داد، تا

شکر نعمت او را بجا آورید!)

- الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (55:1-4)

(خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید، و به او بیان را آموخت.)

- وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُرُونَكَ مِنْ شَيْءٍ

وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (4:113)

اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند اما جز خودشان را گمراه نمی‌کنند و

هیچ گونه زبانی به تو نمی‌رسانند. و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را تو آن نبودی که بدانی، به تو آموخت، و

فضل خدا بر تو عظیم است.)

- وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (3:48)

(و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل می‌آموزد.)

- فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (18:65)

(بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمتی از سوی خود به او دادیم، و علمی شگرف از نزد خود به او آموخته بودیم.)

- يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (2:269)

(حکمت را به هر کس بخواهد می‌دهد، و به هر کس حکمت داده شود، خیر فراوانی [بدو] داده شده باشد. و جز خردمندان متذکر

نمی‌گردند.)

- إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (80:77-78)

(که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی‌توانند آن مس کنند، نازل شده از سوی پروردگار

عالمیان.)

- ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (33:33)

(به تحقیق که خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.)

2. استفاده از اشارات در تفسیر قرآن کریم: دیدیم که قرآن مجید امر ما را امر به تدبیر در قرآن کریم فرموده است. تدبیر غیر از

صرف قرائت است، و آن برای فهم اموری است که به صرف خواندن از ظاهر کلام بدست نمی‌آید. اخباری نیز در مذمت

کسانی که قرآن در حد صوت زیبا خلاصه می‌کنند نیز وارد شده است. اهل عرفان نیز جمود بر ظاهر قرآن را نکوهیده اند حتی

خواجه شمس الدین محمد شیرازی، که خود حافظ قرآن بود، می‌گوید:

عشقت رسد به فریاد و خود به سان حافظ
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

علماء و مفسران بزرگ نیز متأثر از معصومین علیهم السلام این نکته را متذکر شده اند که علاوه بر اینکه قرآن مجید مانده ای است الهی برای همگان و خواندن و تدبیر در آن برای هرکسی که با تقوای لازم آن را بخواند هدایتی را به همراه دارد، دارای بطونی نیز هست که نیل به آن برای هر کسی و به آسادگی میسر نمی باشد. در اینجا برای نکاتی را به خلاصه از بعضی مفسرین عارف نقل می کنیم:

- در روایات شریفه این نکته بارها تکرار و تأیید شده است که قرآن کریم علاوه بر ظاهر، بطونی دارد: "إن للقرآن ظاهراً وباطناً" (وسائل الشیعه، ج 27، ص 192)، و برخی نصوص برای قرآن هفت بطن (تفسیر صافی، مقدمه هشتم) و در برخی دیگر هفتاد بطن قائل شده است. البته مقصود از هفتاد بطن و مانند آن، کثرت بطن است نه آنکه عدد مخصوصی در نظر باشد.
 - جابر از حضرت امام باقر (علیه السلام) تفسیر آیه ای را پرسید و آن حضرت پاسخ دادند. بار دیگر از همان آیه پرسید و امام به گونه دیگری جواب فرمودند. جابر عرض کرد پیش از این، جواب دیگری فرمودید. حضرت امام باقر (علیه السلام) می فرماید، "ای جابر برای قرآن بطن است و برای آن بطن هم بطن است و برای قرآن ظهر است و برای ظهر آن نیز ظهر است؛ ای جابر هیچ چیزی مانند تفسیر قرآن از عقول رجال دور نیست به درستی که اول آیه ای در چیزی سخن می گوید و آخرش در چیز دیگر و قرآن، کلام متصل و پیوسته ای است که وجوه فراوان دارد" (بحار، ج 89، ص 91).
 - گفتنی است که پی بردن به معانی باطنی قرآن ... مخصوص مطهرون و معصومین (علیهم السلام) است لیکن پیروان راستین علمی و عملی آن ذوات نورانی به مقدار پیروی از آنان سهمی از ادراک باطن را خواهند داشت. البته، همان طور که ظاهر آیات مفسر یکدیگر بوده و با هم مرتبطند، باطن آنها نیز مبین همدیگر بوده و با هم پیوند ناگسستنی دارند.
 - "مطهرون" و فهم باطن قرآن: خدای سبحان فرمود [که] احاطه به حقیقت و باطن قرآن مقدور غیر مطهرون نخواهد بود " لَأ يَمَسَّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ" (56:79) سپس آنان را چنین معرفی می کند، " إِمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً " (33:33) رسول اکرم، علی بن ابی طالب و اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) را خدا از هر گونه آلودگی منزّه و پاک کرده و ایشان که مطهّرند می توانند با روح و جان قرآن در ارتباط باشند.
- خلاصه آنکه گرچه درک حقیقت قرآن کریم مخصوص مطهرون است، دیگران نیز متناسب با طهارت وجودی خود، از معانی عمیق تر قرآن مجید، بهره هایی برده اند. در تفاسیر انفسی قرآن کریم، این نوع برداشت ها بیشتر مشاهده می شود، و اغلب از آنها به عنوان، اشارات، لطایف، و یا تأویلات یاد می شود. در اینجا برای آشنایی بیشتر به اینکه اشاره کدام است و ضرورت آن ناشی از چیست، گفتاری را از شیخ ابن عربی در این باب نقل می کنیم.
3. **توضیحی در مورد اشارات قرآنی و دینی:** مطالبی که در این مباحث مطرح می شوند در نگاه اول افرادی که در قالب های رایج فرهنگی و فکری می اندیشند از ظواهر آیات قرآن کریم به نظر برداشت نمی شوند. بنابر این، لازم است با مبنای عرفانی شیخ ابن عربی در این مورد آشنا باشیم. شیخ در ارتباط با اشارات قرآنی در فتوحات می فرماید:
- بدان ای که خدا ما و ترا به روحی از خودش تأیید کند! که اشاره، نزد اهل طریق الله، [یا] اعلام و آگاهی دادن است به بُعد و یا حضور غیر. بعضی از شیوخ در محاسن المجالس (أبو العباس بن العریف الصنهاجی) گفته است که اشاره نداء دادن است از دور و تصریح به عین علت. یعنی، آن تصریح است به حصول مرض زیرا علت مرض است، و این همان سخن ما می باشد که گفتیم، یا حضور غیر، و مقصود از علت در اینجا سبب نیست، و علتی هم که اصطلاح عقلاء از اهل نظر است نمی باشد. صورت مرض بودن در آن، همانا غائب شدن وجه حق است در آن غیر از مشیر (اشاره کننده)، و کسی که غائب شود از او وجه حق در اشیاء، امکان دعوی [و ادعا] از وی می رود، و دعوی و ادعا[عین مرض است، و نزد محققین اثبات شده است که در وجود نیست چیزی مگر خدا، و هر چند ما موجود هستیم، لیکن وجود ما [وابسته و قائم] به اوست، و هر کس که وجودش قائم به غیر خودش باشد در حکم عدم است، و حکم اشاره اثبات شد و روشن گردید. پس، باید بیان کنیم که مراد از آن چیست.
- پس، بدان که چون خدای عز و جل خلق را آفرید، انسان ها را به اطوار و گونه هایی [مختلف] آفرید. پس، در میان ما عالم است و جاهل، منصف است و معاند، قاهر است و مقهور، حاکم است و محکوم، فرمانده است و فرمان داده شده، رئیس است و مرئوس، امیر است و مأمور، پادشاه است و رعیت، و حاسد است و محسود، و خدا خلق نکرده است کینه توزتر و سخت گیر تر از علماء رسوم (علماء، دانشمندان، فیلسوفان، و افراد دیگری که در علوم مفهومی و عقلانی مانده اند) بر اهل الله که مختص می باشند به خدمت او در حالی که عارف هستند به او از طریق مواهب الهی، همان کسانی که أصرار خویش در خلقتش را به آنان بخشیده است، و به آنها معانی کتاب خود و اشارات خطاب خویش فهمانده است. پس، این طائفه [علمای رسوم برای عارفان] مثل فراعنه می باشند برای رسل علیهم السلام. چون أمر در وجود واقع است بر اساس آنچه علم قدیم بر آن سبقت گرفته است، همانطور که گفتیم، أصحاب ما به اشارات روی آوردند همانگونه که مریم علیها السلام به اشاره روی آورد در برابر اهل بهتان و الحاد. پس، کلام أصحاب ما [از اهل عرفان] رضی الله عنهم در شرح کتاب الله العزیز که " لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه " (41:42) (که باطل به آن راه ندارد، نه از پیش، و نه از پس) به صورت اشارات است گرچه آن حقیقت است و تفسیر معانی سودمند ولی بازگشت همه آنها به نفوس آنان است همراه با تقریر و توضیح آن در عموم، و در آنچه در مورد آن نازل شده است آنطوری که می دانند اهل زبانی که کتاب [خدا] به زبان آنان نازل شده است. پس خدای سبحان فراگیر ساخت نزد ایشان هر دو

وجه را چنانچه خدای تعالی می فرماید، " سُنُّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ " (41:53) یعنی [نشان می دهیم به آنها] آیات نازل شده در آفاق و در نفوسشان. پس، هر آیت نازل شده را دو وجه است، یکی وجهی که می بینند آن را در نفوس خود. دوم، وجه دیگری که می بینند آن را در آنچه خارج از آنهاست، و می نامند آنچه در نفوس خویش می بینند اشاره تا مأنوس باشد برای فقیه صاحب رسوم، و آن را تفسیر نمی نامند از ترس شر آنها و دشنام دادن ایشان به کفر. این بخاطر جهل آنهاست به مواقع خطاب حق، و اقتداء کردن در آن به سنن هدایت زیرا خدا قادر است بر تنصیص آنچه را اهل الله تأویل می کنند در کتاب او، با این وجود چنین نفرومود، بلکه قرار داد در آن کلمات الهی ایی که به زبان عامه نازل شده اند علوم معانی اختصاصی را که عباد او می فهمند هنگامی که بگشاید برایشان دیده فهمی را که روزی ایشان نموده است، و اگر علماء رسوم انصاف می دادند، در نفوس خویش پی می بردند [به این معانی] هنگامی که نظر می کردند در آن آیه با چشم ظاهری که بین خودشان آن را سالم می دانند و به داشتن آن فخر می فروشند، و بین خودشان بعضی بر بعضی دیگر برتری می ورزند در کلام در معنی آن آیه، و اقرار می کند قاصر به فضل غیر قاصر در آن، حال آنکه همه آنها از یک سنخ می باشند. با وجود این فضل مشهودشان بین خود در این امر، منکر اهل الله می شوند اگر نظری ارائه دهند که از ادراک ایشان پوشیده باشد، و این بدان خاطر است که اینان معتقدند که آنان (اهل الله) از علماء نیستند، و علم به دست نمی آید مگر توسط قلمی که در عرف به آن عادت کرده اند، و راست گفتند که أصحاب ما علم را با تعلم تحصیل نمی کنند زیرا آن اعلام رحمانی ربانی است و خدای تعالی می فرماید، " اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ " (96:1-5)، و او می فرماید " وَاللَّهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا " (16:78)، و نیز فرماید " خَلَقَ الْاِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ " (4:3-55). پس، خدا سبحانه معلم انسان است، و شك نداریم که اهل الله همان ورثه رسل علیهم السلام می باشند، و خدا در حق رسول اکرم (ص) می فرماید، " وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ " (4:113) و در حق عیسی (ع) می فرماید " وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْاِنْجِيلَ " (3:48) و در حق خضر هم صحبت موسی علیه السلام می فرماید، " وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا " (18:65). پس، به نظر ما راست گفتند علماء رسوم که علم نیست مگر با تعلم ولی بر خطاء هستند در اعتقادشان که خدای تعالی تعلیم نمی دهد کسی را که نبی و رسول نیست حال آنکه خدا می فرماید، " يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ " (2:269) (هر کسی را که بخواهد حکمت دهد!) و حکمت علم است، و از تعبیر نکره " هر کسی" نیز استفاده کرد [تا فراگیر باشد] لیکن علماء رسوم دنیا را بر آخرت، و جانب خلق را بر جانب حق ترجیح دادند، و عادت کردند به گرفتن علم از کتب و از دهان افرادی که از جنس خودشان می باشند، و به خیال خود گمان برده اند که آنها از اهل الله می باشند بخاطر آنکه می دانند، و امتیاز دارند به سبب آن از عامه. این در حجاب قرار داد آنها را از اینکه بدانند خدا را بندگانی است که خود عهده دار تعلیمشان هست در سرائر آنها توسط آنچه نازل ساخته است در کتب خود و بر زبان رسولانش، و آن همان علم صحیح است از عالم معلمی که هیچ مؤمنی شک نمی کند در کمال علمش، و نه غیر مؤمنی ...

4. نکته ای در مورد اشاره حضرت مریم (س): خدای تعالی از حال حضرت مریم سلام الله علیها در برابر قوم خود چنین خبر می دهد، فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (19:29) (پس، اشاره نمود بدو. گفتند: چگونه سخن گوئیم با کسی که کودکی خردسال است در گهواره؟! همانطور که گذشت، اشاره زبان گویای اهل حق است در برابر اهل بهتان و الحاد و قول زور چنانچه حضرت مریم در برابر بهتانی که بر او بستند، سخنی نگفت و فقط به کودک خود اشاره نمود چون آنچه اولیاء الهی از خدا در نفوس خود دریافت می کنند خاص آنان است و به سادگی قابل بیان برای دیگران نیست لیکن آثار آن در وجود ایشان مشهود است. پس هر کس که آبستن از مسیحی باشد، آن خود اشاراتی باشد بر حال خوش او و عنایات حق بر او. و هر که را آن نشان نیست، ادعایش را اعتباری نباشد:

تو از آنجایی چرا زاری چنین
چيست اين لاغر تن مضطر تو
پس چرا چشمت ازو مخمور نيست
از گدایی تست نه از بگلر بگی
ور تو ناف آهویی کو بوی مشک
چون نشانی در تو نامد ای سنی
دانک روحت خوشه‌ی غیبی ندید
التجافی منک عن دار الغرور
آب شیرین را ندیدست او مدد
روی ایمان را ندیده جان او
از ره و رهزن ز شیطان رجیم

از خری او را نمی‌گفت ای لعین
کو نشاط و فربھی و فر تو
شرح روضه گر دروغ و زور نیست
این گدا چشمی و این نادیدگی
چون ز چشمه آمدی چونی تو خشک
زانک می‌گویی و شرحش می‌کنی
نفس تو تا مست نقلست و نبید
که علامتست زان دیدار نور
مرغ چون بر آب شوری می‌تند
بلک تقلیدست آن ایمان او
پس خطر باشد مقلد را عظیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَهَيْعِص (1) ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (2) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (3) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (4) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (5) يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (6)

به نام خداوند رحمن رحیم کهیعیص (1) [این] یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا (2) در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه [عبادت] پنهان خواند (3) گفت: پروردگار! استخوانم سست شده؛ و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته؛ و من هرگز در دعای تو، شقی و محروم نبوده‌ام (4) و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)؛ و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش (5) که وارث من و دودمان یعقوب باشد؛ و او را مورد رضایتت قرار ده! (6)

I. کهیعیص

1. **آشنایی کلی با سوره مبارکه مریم:** همانگونه که مرحوم علامه طباطبایی اشاره می‌فرماید آن طوری که در آخر این سوره مبارکه اشاره فرموده است، فَإِنَّمَا يَسْتَرْئَاهُ يَلِسَانَ لِنَبَسٍ إِلَى الْمُتَّقِينَ وَنَذْرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (19:97) (همانا ما آن را آسان ساختیم بر زبان تو تا بشارت دهی متقین را و انداز نمایی مردم لجوج را!)، هدف اصلی این سوره بشارت و انداز است. و این هدف را در سیاقی بدیع و بسیار جالب تعقیب نموده است با ذکر سرگذشت پیامبران و اولیاء الهی که چگونه در نتیجه تقوی و ورزیدن نجات یافته و مورد لطف خداوند متعالی قرار گرفته اند. در این سوره مبارکه نخست به داستان زکریا و یحیی اشاره می‌فرماید، آنگاه به سرگذشت مریم و عیسی و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و ماجرای موسی و هارون و داستان اسماعیل و حکایت ادیس و سهمی که هر یک از ایشان از نعمت ولایت، که یا نبوت بوده و یا صدق و اخلاص، اشاره فرموده است.

2. **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَهَيْعِص:** بنام خدای رحمان و رحیم، کاف، هاء، یاء، عین، صاد. "کهیعیص" حروف مقطعه می‌باشند. همانطور که گفته اند حروف مقطعه یا فواتح سور حروفی مانند الم [الف، لام، میم]، طسم [طاء، سین، میم]، کهیعیص [کاف، هاء، یاء، عین، صاد] هستند که گسسته از هم می‌باشند. آنها متشکل از 29 حرف یا مجموعه حروف هستند که در آغاز 28 سوره قرآن آمده اند، که همگی مکی هستند جز سوره مبارکه بقره و آل عمران. در مورد حروف مقطعه نظرات مختلفی وجود دارد، و ما در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم. مرحوم علامه طباطبایی معتقدند بین مضامین آنها با حروف مقطعه ابتداء آن ارتباط است، و از حروفی که مشترک میان چند سوره است کشف می‌شود که مضامین آنها نیز مشترک است. مثلاً، بین سوره مریم و سوره ص مناسبت به قرار است در آن سوره نیز داستان انبیاء را آورده است. سوره هابی که حروف مقطعه مشترک دارند مطالبشان نیز مشترک است، مانند سوره مریم با سوره یس که در هر دو حرف "یاء" جود دارد، مانند این سوره و سوره شوری، که با "حم، عسق" شروع می‌شود، و در هر دو حرف "ع" وجود دارد.

3. **نقلی دیگر در مورد "کهیعیص":** در بعضی از کتب تفسیر، در ارتباط با "کهیعیص" گفته شده است: "کهیعیص" اسم سوره است و خیر مبتداء محذوف است. عبارت دیگر، معنای آیه چنین است، "این کهیعیص است ... " نیز گفته اند این قسم است به خدای تعالی یا اسمی از اسماء حسنا یا او زیرا در بعضی ادعیه آمده است، "یا کهیعیص یا حمعسق!" یا آنکه مرکب است از حروفی که هر یک از آنها اشاره است به صفتی از صفات عظمای او. در بعضی از احادیث آمده است که "کهیعیص" معنایش، "أنا الله الكافي الهادي الولي العالم الصادق الوعد" است. نیز گفته اند که "کاف" از کریم و کبیر است، و "هاء" از هادی، و "یاء" از رحیم، و "عین" از علیم و عظیم، و "صاد" از صادق. یا آنکه معنای آن این است که خدای تعالی "کافی" است برای خلقش "هادی" است عبادش را، "یده" (دستش) فوق آیدهم است، "عالم" است به آفریده های خود، "صادق" است در وعده اش.

میبدی می‌گوید: کهیعیص، در موهبه صوفیان بادیه از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم سه صورت است یکی بشری، مانند آنکه می‌فرماید، "انما انا بشر مثلكم" (18:110) (همانا من بشری مثل شما هستم!) دوم ملکی چنانکه فرموده است "لست كاحدكم ابیت عند ربی" (من مانند یکی از شما نیستم، من نزد پروردگار به سر می‌برم) سیوم حقی چنانکه فرموده است، "لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملك مقرب ولا نبی مرسل" (مرا با خدا وقتی است که در آن وقت نه فرشته ای مقرب و نبی ای مرسل به من نمی‌رسند)، و از این روشن تر، "من رأی فقد رأى الحق" (هر کس مرا ببیند حق را دیده است). و حق سبحانه را با او در هر صورتی سخن به عبارتی دیگر واقع شده است. در صورت بشری کلمات مرکبه چون، "قل هو الله احد"؛ و در صورت ملکی حروف مفرده مانند، "کهیعیص" و اخواته؛ و در صورت حقی کلامی میهم که، "فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ" (53:10) (پس، وحی فرمود به عبدش آنچه را وحی فرمود) در تنگنای حرف ننگجد بیان ذوق زان سوی حرف و نقطه حکایات دیگرست:

نه آتش‌های ما را ترجمانی	نه اسرار دل ما را زبانی
برهنه شد ز صد پرده دل و عشق	نشسته دو به دو جانی و جانی
میان هر دو گر جبریل آید	نباشد ز آتشش یک دم امانی

به هر لحظه وصال اندر وصالی	به هر سویی عیان اندر عیانی
ببینی تو چه سلطانان معنی	به گوشه بامشان چون پاسبانی
سرشته وصل یزدان کوه طور است	در آن کان تاب نارد یک زمانی
اگر صد عقل کل بر هم ببندی	نگردد بامشان را نردبانی
نشانی‌های مردان سجده آرد	اگر زان بی‌نشان گویم نشانی
از آن نوری که حرف آن جا ننگد	تو را این حرف گشته ارغمانی
کمر شد حرف‌ها از شمس تبریز	بیا ببرند اگر داری میانی

ابن عطاء در قول خدای عزّ و جلّ، " کهیعص "، می‌گوید: کافی است برای انتقام از دشمنانش، هادی است آنکه را اخلاص ورزد در عملش، علیم است به حال آنکه شرک ورزد و آنکه شرک نمی‌ورزد، صادق است در عذاب و ثواب و عقاب و وعد و وعیدش.

و در تأویلات نجمیه در تفسیر سوره بقره گفته است احتمال دارد که "الم" و سائر حروف مقطعه از قبیل قرار داد ها و اشارات معماگونه با حروف باشد بین محبین که کسی دیگری از آنها سر در نمی‌آورد، و خدای تعالی با نبی خویش علیه السلام قرار داده باشد در آن وقتی که با خدا داشت و نه فرشته مقربّی به او می‌رسید و نه نبی ای مرسلی در آن وقت تا به وسیله آنها با او سخن گوید به زبان جبریل در مورد اسرار و حقایق که نه جبریل از آنها آگاهی داشت و نه دیگری. اخباری که دلالت بر این برداشت داشته باشد نیز روایت شده است مبنی بر اینکه جبریل علیه السلام نازل شد باقول خدا تعالی، "کهیعص". چون گفت، "کاف" نبی علیه السلام فرمود، "دانستم"، و گفت، "ها"، فرمود "دانستم"، و گفت، "یا"، فرمود، "دانستم"، و گفت "عین"، فرمود، "دانستم"، و گفت، "صاد"، فرمود، "دانستم". جبریل گفت، "چگونه دانستی آنچه را من ندانستم؟!"

4. نقل اقوالی توسط قشیری: شیخ ابوالقاسم قشیری گوید: "کهیعص" تعریفی است بین دوستان به اسرار معانی خطاب، حروفی

است که حق فقط مخاطب به آنها را به فهم معانی اش اختصاص داده است، و برای اختیار (منتخبین) شنیدن و ذکر آن مجاز باشد، و برای رسول علیه السلام است، فهم آن و سرّش. و گفته اند که با "کاف" اشاره فرمود به اینکه او کافی است در انعام و انتقام، و بزرگ ساختن و خوار نمودن بر اساس آنچه قضاء و حکم بر آن رفته است.

باز گفته اند: در "کاف" بیان آن است که "هست" با اولیاءش، و ترساندن است از مکر خفی اش در بلاء اش. باز گفته اند: در "کاف" اشاره است به کتابت رحمت بر خودش قبل از کتابت ملائکه زلت را بر عبادش. و "هائ" اشاره دارد به هدایت مؤمنین به عرفان خودش، و تعریف خاصان خودش به استحقاق جلال سلطانش، و آنچه برای اوست از حق به حکم احسانش. و "یاء" اشاره است به "یسر" (آسانی) نعمتش بعد از عسر محنتش. و اشاره است به "ید" او که مبسوط است به رحمت بر مؤمنین از عبادش. و "عین" اشاره دارد به علمش به احوال عبدش در سرّ و آشکارش، و کمی و زیادی اش، و حالش و سر انجامش، و قدر طاقتش و حق درماندگیش. و در "صاد" اشاره است به اینکه او صادق است در وعده اش.

II

1. ذِکْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدُهُ زَكْرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ...

پروردگار تو بر زکریا است که بر تو می‌خواهیم بخوانیم. مراد از رحمت استجابت دعای او برای فرزند خواستن توسط خدای سبحان بود. دعای زکریا علیه السلام را به تفصیل ذکر خواهد فرمود. میبیدی می‌گوید که زکریا از اولاد رجیم بن سلیمان بن داود علیهم السلام بوده، پیغمبر عالی‌شان و مهتر اخبار بیت المقدس و صاحب قربان. اما بعضی دیگر گفته اند او از فرزندان هارون رادر موسی بود که هر دو از فرزندان لاوی بن یعقوب بن اسحاق بودند.

ابن عطاء می‌گوید: این است ذکر اختصاص یافتن زکریا به رحمت. هر چند رحمت او به [همه] انبیاء رسیده است، از میان آنها، لطیف ترین رحمت به زکریا اختصاص یافت، و آن بدو بخشیدن یحیی بود، که عصیان ننمود، و همت نگماشت به معصیت. پس، این باشد محل اختصاص او.

نیز او گفته است: رحمت به زکریا اجابت دعوت او بود و رساندنش به درخواست و مرادش.

2. إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا: هنگامی که پروردگارش را به آهستگی نداء کرد. شروع است به بیان دعای حضرت زکریا (ع)، و

در آن است بعضی از اسرار دعا و اجابت آن از سوی خدای تعالی. یعنی یاد کن که رحمت بر زکریا هنگامی افاضه شد که پروردگارش را ندا کرد و بخواند او را پنهانی. گفته اند که این دعا در محراب بیت المقدس بعد از تقرب قربانی بود. زکریا علیه السلام رعایت حسن ادب نمود در دعای خویش زیرا با آنکه مقربّ خدای تعالی بود هم ادب ورزید و اخلاص و در پنهان دعای نمود. در مورد اینکه شرط نداء بلند بودن است، پس چگونه نداء حضرت زکریا خفی بوده است، چندین نظر داده اند: مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید نداء دعوت بلند است به خلاف مناجات ولی این منافاتی ندارد با توصیف نداء به خفاء زیر امکان دعوت آشکار به دور از مردم به شکلی که دعای او را نشنوند هست. آیه کریمه " فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ

المُحْرَابِ " (19:11) (پس خارج شد به سوی قومش از محراب) بیانگر همین معناست که در خلوت دعای نموده بود. گفته اند عنایت در تعبیر به نداء آن است که شخص خود را دور از خدای تعالی تصور می کند بخاطر گناهان و احوال زشت خود، همانگونه که حال کسی است که از عذاب خدا هراس دارد.

بعضی گفته اند وی در نماز بوده است و دعاء در نماز آهسته است. برخی دیگر گفته اند نداء به معنای صوت است و صوت می تواند ضعیف باشد یا قوی. باز گفته اند کمترین درجه مخالفت بلند کردن صداست. حق می گوید وجه دیگری که برای من کشف شده است آن است که نداء خفی نزد خواص مانند ذکر خفی است، و آن چنان است که از حفظه نیز پنهان است تا چه رسد از مردم، و انبیاء و کمل اولیاء که انبیاء اسوه آنان می باشند زبان خویش را آهسته نیز به آن نمی گردانند. بعضی گفته اند خفی بودن نداءش به آن بود که محاسن و شایستگی خود را برای اجابت ندید بلکه نقص و ناتوانی خویش را دید و یاد نمود. ابن عطاء گوید: مخفی ساخت نداء خود را از خلق و از نفسش، و ظاهر ساخت نداء خود را برای کسی که جوابش می دهد و قادر بر اجابتش می باشد، و فائده إخفاء نداء از خلق و از نفس آن بود که تلوین داخل آن نشود. نیز گفته شده است که حقیقت ذکر آن است که مندرج گردد در آن ذاکر.

جز تو پیش کی بر آرد بنده دست	هم دعا و هم اجابت از توست
هم ز اول تو دهی میل دعا	تو دهی آخر دعاها را جزا
اول و آخر توی ما در میان	هیچ هیچی که نیاید در بیان

3. **قَالَ رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّاسُ شَيْبًا وَلَمْ اَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبَّ شَقِيًّا**: گفتم پروردگار! مرا استخوان سست شده است و موی سر سپید با این حال هیچگاه به دعای تو پروردگارم شقی نبوده ام. این توضیح ندای خفی زکریا علیه السلام است به خدای سبحان. قبل از هر چیزی، اظهار عجز و ناتوانی نمود به ضعف و سستی استخوانهایش اشاره کرد که ستون های بدن او می باشند و با همه سختی و صلابتشان سست شده اند. با این حساب تکلیف بقیه اندام ها روشن است. آنگاه سپید شدن موهای خویش را با تعبیر سپیدی بر سرم شعله کشیده است عرضه نمود، که کنایه از آتش گرفتن هستی شخص است. گفته اند که در آن زمان هفتاد یا هفتاد و پنج سال داشت. شیخ سعدی نیز چنین سروده است:

چوشیبت درآمد به روی شباب	سبت روز شد دیده برکن خواب
من آن روز از خود بریدم امید	که افتادم اندر سیاهی سفید
چودوران عمر از چهل درگذشت	مزن دست و پا کآب از سرگذشت
دریغا که بگذشت عمر عزیز	بخواهد گذشت این دمی چند نیز

"ولم اكن بدعائك رب شقيا" (و نبودم به دعای تو پروردگارم شقی) شقی یعنی بدبخت. در اینجا می خواهد بفرماید یعنی در این عمر طولانی خود هیچگاه بدبخت نبودم و همیشه سعادتمند بودم زیرا هیچگاه در دعا کردن به پیشگاه تو کوتاهی نکرده ام ای پروردگارم. بلکه هر وقت ترا خوانده ام، اجابت نموده ای. این توسل زکریا (ع) است به توسط استجاب دعوتش در گذشته به سوی خداوند برای رحمت و جلب رافت در سن پیری و ضعف حال زیرا خدای تعالی بعد از آنکه عمری طولانی اجابت نموده است بنده اش را، هرگز او را نا امید نمی سازد به ویژه هنگام اضطرار و شدت افتقار. گفته اند محتاجی به کسی گفت من همان هستم که آن روز به من نیکی کردی. او گفت: مرحبا به کسی که متوسل شده است به ما توسط خود ما. و نیازش را بر آورده است و او را نیکو داشت زیرا رد بعد از قبول انعام اول را نابود می سازد. در اینجا نیز مانند آن است که حضرت زکریا عرض باشد: من که ردم نمودی هنگامی که روحیه قوی داشتم و بدن سالم به لطف تو. اگر الآن مرا رد کنی بعد از آنکه قبولم فرموده بودی، در نهایت ضعفم، درد و رنجم را چند برابر فرموده باشی و قلبم را شکسته باشی. ابن عطاء می گوید: بر خاست در مقام اعتذار به سبب سستی ایی که در عبادت بر او عارض شده بود به علت زیادی سن. پس، از خدا در خواست نمود که یاری نماید او را بر عبادت ریش، و نایب او سازد کسی را در آنچه عاجز است از آن در انواع عبادات ... پس، گفت، "پروردگار! او را قرار ده رضی و پسندیده!" که تو پسندی او را برای خدمت خودت و برگزیده باشیش برای عبادتت. قول او عزّ و جلّ، "وَلَمْ اَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبَّ شَقِيًّا"، چگونه شقی گردد کسی که به سوی اوست مرجعش، و به پیشگاه اوست دعاءش، و به اوست قوتش، و بر اوست توکلش، و از او تأیید و نصرتش؟!!

